



## تحلیل آینده‌پژوهانه از چشم‌انداز سیاست خارجی افغانستان

امان‌الله شفایی<sup>۱</sup>

چکیده

در آینده‌پژوهی به عنوان یکی از ضروری‌ترین مباحث آکادمیک در جهان مدرن، روندهای شش‌گانه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرند که در این میان «روند سیاسی» جایگاه ویژه‌ای دارد. در نگاه خاص‌تر می‌توان روند سیاسی را در دو سطح داخلی و خارجی از هم تفکیک کرد و پیش‌بینی‌های هر یک را متناسب با شرایط موجود مورد تحلیل قرار داد. ایده اصلی نوشتار حاضر آن است تا پیش‌بینی‌های روند سیاست خارجی افغانستان را به صورت آینده‌پژوهانه مورد بررسی قرار دهد. در میان چارچوب‌های نظری متناسب با این روند، نظریه‌ای که «مثلث آینده» خوانده می‌شود، از قابلیت بسیار خوبی برای تحلیل چشم‌اندازهای دیپلماسی افغانستان برخوردار است. بر این اساس آینده‌ی روند سیاست خارجی افغانستان در افق سه‌زاویه مثلث که «وزن گذشته»، «فشار حال» و «کشش آینده» نامیده می‌شود، مورد بررسی قرار می‌گیرد. شواهد تاریخی و نشانه‌های موجود حاکی از آن است که گذشته پرچالش و روزگار نابسامان فعلی، آینده سیاست خارجی را در کشاکش سناریوهای متعدد و پیچیده‌ای قرار داده است. در بحث آینده‌پژوهی، تعدد، ابهام و سردرگمی سناریوها امر را قدری مشکل می‌کند؛ اما هدف آن است تا سیستمی پدید آید که در آن دست‌تدبیر قوی‌تر از دست‌تقدیر عمل نماید.

مفاهیم کلیدی: آینده‌پژوهی، سیاست خارجی، افغانستان، مثلث آینده (وزن گذشته، فشار حال، کشش آینده).

## مقدمه

آینده‌پژوهی از ضروریات جوامعی است که در نظر دارند برای نسل‌های پسین میراثی مطلوب بر جای بگذارند. امروز مراکز آکادمیک بسیاری در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه سرگرم آینده‌پژوهی‌اند. چه آن که به باور ایشان آینده را نمی‌توان به دست باد سپرد و برای آ‌ تدبیری نیندیشید. در مباحث آینده‌پژوهشی ابعاد و زوایای یک موضوع را می‌توان با عطف به گذشته، بودن در حال و نگاه به آینده مورد بررسی قرار داد. اکثر آثار و تحقیقاتی که در رابطه افغانستان صورت می‌پذیرد، عمدتاً صبغه تاریخی دارد که در حقیقت بازگشت به گذشته است و بخشی از آن به وضعیت حال تعلق دارد. اما در رابطه با آینده و تحولاتی که ممکن است افغانستان را در روزگار پسین فرا بگیرد، عنایت چندانی از جانب پژوهشگران نمی‌شود. این د حالی است که آینده‌پژوهی یکی از دانش‌های مهمی است که مراکز آکادمیک و علمی بسیاری در کشورهای توسعه‌یافته و یا در حال توسعه به آن می‌پردازند. در سالیان اخیر بسیاری از کارشناسان تحولات منطقه‌ای دامنه آینده‌پژوهی را به کشورهای جهان سوم نیز کشانده‌اند. سوال اصلی این‌ها این است که آیا گذشته‌ی جهان اول، آینده جهان سوم خواهد بود و یا این که این کشورها آینده‌های متفاوتی خواهند داشت؟ بر این اساس آینده‌پژوهان تحولات کشورها را در ذیل شش محور اجتماعی، فناوری، اقتصادی، زیست‌محیطی، سیاسی و ارزشی مورد بررسی قرار می‌دهند.

واقعیت آن است که آینده‌پژوهی افغانستان را در ذیل شش محور یادشده می‌توان در یک پروژه کلان به انجام رساند. این محورهای شش‌گانه چنان مهم‌اند که هر یک نیازمند بحث مستقل است. در میان محورها و شاخص‌های شش‌گانه فوق‌مقوله سیاست خود به دو محور سیاست داخلی و سیاست خارجی قابل تقسیم است. در این تقسیم‌بندی، سیاست خارجی با توجه به نقشی که در ترسیم آینده خواهد داشت، از چنان اهمیتی برخوردار است تا به عنوان رونده مستقل مورد تحلیل آینده‌پژوهانه قرار گیرد. در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم به دلایل بسیار روابط بین‌الملل در هم پیچیده و البته توسعه بسیاری یافته است. روابط بین‌الملل اینک به مانند قرا هجدهم و نوزدهم نیست تا در کف چند بازیگر محصور باشد. امروزه بازیگران بی‌شمار دولتی و غیردولتی روابط بین‌الملل را می‌سازند و نقش هیچ بازیگری را نمی‌توان دست کم گرفت افغانستان در مناسبات دیپلماتیک قرون گذشته علی‌رغم گذشته تمدنی و تاریخی‌اش، از جانب



قدرت‌های بزرگ چندان جدی گرفته نمی‌شد و صرفاً به عنوان میدان جنگ نیابتی اهمیت داشت. اما رویداد یازدهم سپتامبر نشان داد که به دست فراموشی سپردن افغانستان، تا چه اندازه می‌تواند برای جامعه بین‌الملل گران تمام شود.

در رویکردهای آینده‌پژوهانه مدل‌ها و الگوهای مختلفی برای بررسی موضوعات پیشنهاد شده که البته وضعیت موضوع از حیث ذهنی بودن یا عینی بودن، کمی بودن یا کیفی بودن، علوم تجربی و فنی بودن یا علوم انسانی بودن، در استخدام روش‌ها و نظریه‌ها موثر است. برخی از آینده‌پژوهان در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی به الگویی روی خوش نشان داده‌اند که «مثلث آینده» نامیده می‌شود. این الگو در عین سادگی این امتیاز را دارد که وضعیت گذشته و حال را با نگاه به آینده و این که گذشته و حال از آینده منقطع نیست و آینده نیز ریشه در گذشته و حال دارد، به مانند رابطه اضلاع و یا زاویه‌های سه‌گانه مثلث- مورد بررسی قرار می‌دهد. نوشتار حاضر در نظر دارد با روش تحلیلی و نگاه آینده-پژوهانه سیاست خارجی افغانستان را در چارچوب این نظریه مورد بررسی قرار دهد.

## بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

## ۱. مفهوم‌شناسی

### ۱-۱. آینده پژوهی<sup>۱</sup>

«آینده پژوهی» معادل اصطلاح «Futures Studies» است. کلمه جمع Futures دلالت بر این مطلب دارد که به جای تصور «فقط یک آینده»، به گمانه‌زنی‌های سیستماتیک و خردورزانه در مورد «چندین آینده متصور» مبادرت می‌شود. در تعریفی ساده اما ژرف «آینده پژوهی مشتمل بر مجموعه تلاش‌هایی است که با استفاده از تجزیه و تحلیل منابع، الگوها و عوامل تغییر و یا ثبات، به تجسم آینده‌های بالقوه و برنامه‌ریزی برای آنها می‌پردازد. آینده‌پژوهی منعکس می‌کند که چگونه از دل تغییرات (یا تغییر نکردن) «امروز»، واقعیت «فردا» متولد می‌شود». در این تعریف سه مؤلفه کلیدی وجود دارد. اول آن که آینده‌پژوهی تنها یک علم صرف نیست، بلکه تلفیقی از علم و هنر است. مؤلفه مهم دیگر اشاره به «کشف آینده» است، در واقع در اینجا تأکید بر شناسایی و کشف آینده بر مبنای روابط علی و معلولی معینی است. مؤلفه سوم و بسیار حائز اهمیت در این تعریف «شکل بخشیدن به دنیای مطلوب فردا» است. (Bell, 2003).



آینده‌پژوهی دانش نوینی است که تنها به شناخت کلیت آینده جهان و انسان نمی‌پردازد؛ شیوه‌های نوین مطالعات آینده‌نگر، در بسیاری از موارد به بررسی جزئیات شکل‌گیری پدیده‌ها و فرایندهای آتی نیز می‌پردازند و دانش‌های مختلف، از سیاست و فرهنگ گرفته تا اقتصاد، جنگ، از علوم فنی و مهندسی گرفته تا علوم زیستی و پزشکی همه را در بر می‌گیرند (تیشه‌یار، ۱۳۹۱: ۱۵). اهمیت آینده‌پژوهی در دنیای معاصر چنان است که از سطح رویکرد و روش فراتر رفته و در سطح دانش و معرفت مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بنابراین آینده‌پژوهی دانش معرفتی است که چشم مردم را نسبت به رویدادها، فرصت‌ها و مخاطرات احتمالی آینده بازنگ می‌دارد؛ ابهام‌ها، تردیدها و دغدغه‌های فرساینده را می‌کاهد؛ توانایی انتخاب‌های هوشمندانه جامعه و مردم را افزایش می‌دهد و به همگان اجازه می‌دهد تا بدانند که به کجاها می‌توانند بروند (آینده‌های اکتشافی)، به کجاها باید بروند (آینده‌های مجازی) و از چه مسیرهایی می‌توانند با سهولت بیشتری به آینده مطلوب خود برسند (راهبردهای معطوف به آینده‌سازی) «(ملکی‌فر، ۱۳۸۵: ۲۴۴).

## ۱-۲. سیاست خارجی<sup>۱</sup>

امروز به لطف توسعه ارتباطات و برداشته شدن فاصله‌ها، سیاست خارجی به عنوان قسید سیاست داخلی مفهوم موسعی پیدا نموده است. در تعریفی ساده به جهت‌گیری‌هایی که یک کشور در صحنه بین‌المللی از خود نشان می‌دهد تا اهداف و منافع ملی خود را تامین کند سیاست خارجی گفته می‌شود. سیاست خارجی را می‌توان معادل دیپلماسی<sup>۲</sup> دانست که عبارت است از مدیریت روابط خارجی یک کشور از طریق مذاکره برای رسیدن به هدف و یا تامین منافع ملی (آقابخشی-افشاری‌راد، ۱۳۸۳: ۱۸۳). در نگاهی دیگر سیاست خارجی استراتژی<sup>۳</sup> خط‌مشی‌ای است که تصمیم‌گیرندگان یک کشور در برابر سایر کشورها یا موجودیت‌های بین‌المللی طرح‌ریزی می‌کنند و منظور آن دستیابی به اهداف ویژه‌ای است که بر پایه منافع ملی تعریف و مشخص شده‌اند (آلتون، ۱۹۹۸: ۲۱).

تجلیات سیاست خارجی غالباً در خارج از مرزهای ملی دیده می‌شود، هرچند که منبع<sup>۴</sup> خاستگاه آن درونی است. از این رو بسیاری بر این باورند که در دنیای کنونی میان سیاست

۱. Foreign Policy

۲. Diplomacy

داخلی و خارجی مرز شفافیت وجود ندارد و در واقع سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است. بنابراین می‌توان به دست آورد که سیاست خارجی بیش از هر امری، بیانگر اهداف و مقاصدی است که ممکن است حاصل ابتکار عمل درونی دولت‌ها، یا واکنشی به ابتکارات و اقدامات دولت‌های دیگر باشد و مشخصاً مراحل زیر را طی کند: ۱- شکل دادن به آرا و نظرهای مربوط به منافع ملی و تبدیل آنها به اهداف و مقاصد؛ ۲- تعیین عوامل مربوط به شرایط داخلی و بین‌المللی کشور؛ ۳- تجزیه و تحلیل توانایی‌های کشور به منظور دستیابی به نتایج مطلوب؛ ۴- طرح یک نقشه یا راهبرد در راستای بهره‌گیری از امکانات کشور برای مقابله با عوامل متغیر و موثر خارجی؛ ۵- ارزیابی منظم و اصولی دست‌آوردها و نتایج کسب شده. (ایزدی، ۱۳۹۶: ۲۲).

## ۲. چارچوب نظری؛ مثلث آینده

محققان آینده‌اندیش با توجه به زمینه فکری و علمی‌شان، چارچوب‌ها و الگوهای مختلفی را در بحث آینده‌پژوهشی به کار می‌گیرند. بی‌گمان در حوزه سیاست خارجی آنچه «مثلث آینده» خوانده می‌شود، یکی از کارآمدترین چارچوب‌هایی است که می‌توان آینده دیپلماسی افغانستان را مطابق آن تحلیل کرد. مثلث آینده، چارچوب فکری قابل فهم و منسجمی از سه نیروی کلیدی تأثیرگذار آینده به دست می‌دهد. ایده مثلث آینده که تئوریسین آن سهیل عنایت‌الله از پیشگامان آینده‌پژوهی در جنوب شرق آسیا است، چارچوب منضبطی با ترکیب سه زمان گذشته، حال و آینده پدید آورده است که با تکیه بر آن سیاست‌گذاران و دیگر تصمیم‌گیرندگان بهتر می‌دانند که در فرآیندهای برنامه‌ریزی راهبردی باید بر چه نقاطی متمرکز شد. به نوشته عنایت‌الله؛ «ما از طریق مثلث آینده‌پژوهی قادر به تمایز بین تصاویر، پیشران‌ها و وزن‌های آینده خواهیم بود. تصاویر کشش‌ها هستند که گاهی اوقات آگاهانه و گاهی اوقات ناخودآگاه هستند؛ آن‌ها پارامترهای آینده مرسوم و آینده‌های رقیب را تعریف می‌کنند» (عنایت‌الله، ۱۳۸۸: ۲۸۴). سه زاویه مثلث آینده، در واقع سه دسته نیروی ذیل را بر می‌سازند که امتزاج این نیروها، به آینده شکل می‌بخشند:

۱. مقاومت در برابر تغییر (وزن گذشته): گذشته که خود را در قالب واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد؛ اغلب به عنوان مانعی فراروی حرکت به سمت تصویرهای مطلوب آینده (بویژه چشم‌اندازها) آشکار می‌شود. وزن گذشته همان نیروی مقاومت در برابر تغییر است. انسان از



منظر بیولوژیک طوری ساخته شده است که در برابر هر نوع تغییر مقاومت می‌کند. گذشته این، زیرساخت‌ها و ساختارهای اجتماعی / سازمانی موجود نیز که محصول گذشته‌اند، تغییر برنمی‌تابند و با آن مقابله می‌کنند.

۲. پیش‌بینی‌ها و روندهای جاری (فشار حال): روندها (الگوهای پایدار تغییر در حوزه‌ها؛ مختلف اجتماعی)، نقش نیروهای پیشران جهان، جامعه و سازمان را به سمت آینده بازی می‌کنند از منظر آینده‌پژوهی، روندها و پیش‌بینی‌ها عموماً به آینده‌های محتمل شکل می‌دهند، که ممکن است با تصویرهای مطلوب از آینده مغایر باشند، در حالی که ما می‌خواهیم به سمت مقصد خاصی برویم، روندها ممکن است ما را جایی ببرند که نباید آنجا باشیم.

۳. تصویرهای رقیب از آینده (کشش آینده): این تصویرها اثر کششی دارند و از طریق ایجاب نیرویی به نام «کشش آینده» وضع موجود را به سمت آینده سوق می‌دهند. بدیهی است که آیند به سود تصویری شکل می‌گیرد که کشش بیشتری ایجاد می‌کند. تصویرهای آینده-از-جما چشم‌اندازها- از طریق فرهنگ‌سازی به تصویرهای مشترک تبدیل می‌شوند (عنایت‌الله، ۳۸۸ (۴۶).

### ۳. تحلیل چشم‌انداز سیاست خارجی افغانستان در چارچوب مثلث آینده

در گذشته سیاست داخلی در تعیین چشم‌انداز کشورها نقش برجسته‌تری داشت. اما با توجه به گستردگی روابط بین‌الملل در جهان امروز و نظریه‌های بسیاری که پیرامون آن شکل گرفته نقش سیاست خارجی به صورت غیرقابل-انکاری در ترسیم آینده کشورها مهم تلقی می‌شود. در نگاه آینده‌پژوهانه به سیاست خارجی افغانستان بسی مناسب است که این مقوله در چارچوب مثلث آینده مورد تحلیل قرار گیرد. چه آن که در این چارچوب چشم‌انداز دیپلماسی یک دولت کشور با عنایت به وزن گذشته، فشار حال و کشش آینده به صورت عینی‌تر و علمی‌تر بررسی می‌شود و ظرفیت‌های آن در ذیل زمان‌های گذشته، اکنون و آینده نمایانده خواهد شد.

#### ۳-۱. وزن گذشته‌ی سیاست خارجی افغانستان

بسیاری از روال‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی افغانستان در جهان امروز میراث گذشته است و آنچه امروز به عنوان موانع و چالش‌های سیاست خارجی شناخته می‌شود به عنوان ماترک



رژیم‌های گذشته به حکمرانان کنونی رسیده است. گذشته سیاست خارجی افغانستان را بی‌گمان می‌بایست از دورانی رصد نمود که افغانستان به عنوان دولت-کشور به جرگه جامعه بین‌الملل پیوست. سیاست خارجی افغانستانی که احمدشاه ابدالی در ۱۷۴۷ بنیان گذاشت، در ابتدا بسیار محدود و سطحی بود. این سیاست در دوره‌های پسین تا پایان قرن نوزدهم در منگنه دو ابرقدرت انگلیس و روس قرار داشت و خط‌مشی حاکمان افغانستان تا روی کار آمدن شاه امان‌الله در ۱۹۱۹ در مناسبات خارجی این کشور عمدتاً منفعلانه بود. البته حکومت‌های پسین افغانستان تا پایان قرن بیستم در عرصه سیاست خارجی نیز فعال مایشاء نبودند و سیاست خارجی افغانستان در فرازهای مهم تاریخ این کشور تابع اراده و سیاست قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. به این ترتیب امروز و فردای سیاست خارجی افغانستان را نمی‌توان بدون نگاه به جایگاه آن در دیروز و عطف توجه به چالش‌های تاریخی به درستی فهم نمود.

در نگاه کلی می‌توان به دست آورد که گذشته‌ی سیاست خارجی افغانستان در روابط بین‌الملل وزن چندانی نداشته و چه بسا به عنوان عنصری سبک و کم‌اهمیت از سوی بازیگران اصلی روابط بین‌الملل به بازی گرفته می‌شده است. البته در ابتدای تاسیس افغانستان در میانه قرن هجدهم، تاخت و تازهای احمدشاه ابدالی به سرزمین پهناور هندوستان نشان از ظهور قدرت منطقه‌ای جدید در چهارراه خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی داشت. اما این سیاست در ادامه نه تنها به کار افغانستان نیامد، بلکه به وبال گردن افغانستان تبدیل شد (غبار، ج ۱، ۱۳۶۴: ۶۰۱). در سراسر قرن نوزدهم روابط خارجی افغانستان در رابطه با انگلیسی‌ها خلاصه می‌شد. این در حالی بود که برخی از حاکمان افغانستان تمایل داشتند با دیگر دول اروپایی نیز رابطه برقرار کنند که البته انگلیسی‌ها با تحمیل دو جنگ ویرانگر، اجازه چنین کاری را ندادند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۵۴). این جنگ‌ها برای افغانستان نه تنها سیاست خارجی به عنوان دولتی مستقل باقی نگذاشت، بلکه سیاست داخلی نیز تا اندازه زیادی تحت اشراف انگلیسی‌ها درآمد.

محصور شدن سیاست خارجی حکام افغانستان در سراسر قرن نوزدهم و دو دهه نخست قرن بیستم در مناسبات یک‌سویه با انگلیس، موجبات طمع‌ورزی روس‌ها را برانگیخت. این وضعیت موجب شد سیاست خارجی افغانستان در اواخر قرن نوزدهم در منگنه دو قطب اصلی قدرت جهان قرار گیرد. انگلیسی‌ها نسبت نفوذ توسعه‌طلبانه روس‌ها در آسیای مرکزی و نزدیک شدن به مرزهای افغانستان شدیداً نگران بودند. این نگرانی زمانی شدت می‌گرفت که هیئت‌هایی از جانب



روس‌ها برای حل آنچه آن را «مشکل افغانستان» می‌خواندند، عازم افغانستان شدند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۵۲). در نتیجه بر اثر فشار انگلیسی‌ها معاهده موسوم به «گندمک» در ۱۸۷۹ میان طرفیه به امضا رسید که در ضمن آن گلوگاه‌های سیاست خارجی در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت. در نتیجه میخی دیگر بر تابوت سیاست خارجی افغانستان کوبیده شد. به نوشته ترنزید؛ «در ۶ مه ۱۸۷۹ معاهده گندمک بین انگلیس و دولت افغانستان امضا شد. طبق این عهدنامه بریتانیا و لشکرکشی خود را در افغانستان مستحکم کرده، کنترل گردنه‌های خیبر، میسینی، سیبی، پیشین، کرم را به دست گرفت و در نمایندگی‌های حساس مرز افغانستان مامورینی برگماشت تا مراقب اقدامات روسیه باشند. سپس در افغانستان تضمین‌های تجاری و امتیاز ایجاد یک خط تلگرافی بخصوص امتیاز اداره کردن سیاست خارجی افغانستان را به دست آورد. به این ترتیب انگلیسی‌ها در کلیه امور داخلی و سرتاسر آن تسلط کامل یافتند» (ترنزید، ۱۳۸۳: ۹۷). بنابراین می‌توان گفت پس از پایان لشکرکشی‌های احمدشاه ابدالی به هندوستان تا امضای معاهده گندمک و روی کار آمدن عبدالرحمن‌خان برای افغانستان از سیاست خارجی جز پوسته‌ای باقی نمانده بود.

عبدالرحمن‌خان هیچ‌گاه جسارت بریدن از انگلیس را نداشت. اما او سیاست عزلت‌نشین مطلق دوره پیشین را در اواخر زمامداری‌اش به سیاست بی‌طرفی تغییر داد و این را به عنوان میراثی برای فرزندش حبیب‌الله باقی گذاشت. به نوشته گریگوریان؛ «امیر عبدالرحمن سیاست خارجی مسالمت‌آمیز امیر شیرعلی‌خان را تبدیل به سیاست خارجی توازن در میان انگلیس و روس نمود. این سیاست توسط فرزندش امیر حبیب‌الله نیز ادامه یافت. در دوره چهل ساله حکومت پدر و پسر، افغانستان در عین آن که از ثبات نسبی در داخل برخوردار بود، در روابط بین‌الملل به کشوری عزلت‌نشین و انزواطلب تبدیل شد. این سیاست در حقیقت هزینه‌ای بود که افغانستان در قبال جنگ‌های افغان-انگلیس و حایل شدن در بازی قدرت روس-انگلیس می‌پرداخت» (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۸۲).

سیاست انزواگرایی مطلق و یا نسبی افغانستان پس از روی کار آمدن امان‌الله شاه تجدیدگد و استقلال‌طلب افغانستان در ۱۹۱۹ تغییر کرد و حکام پسین افغانستان برای در امان ماندن از مداخله امپراتوری‌ها، به بی‌طرفی مثبت یا منفی پناه بردند. از این رو به درستی می‌توان گفت که گذشته افغانستان در عرصه سیاست خارجی از ابتدای تاسیس تا پایان قرن بیستم وزنی جز انزواگرایی و بی‌طرفی نداشته و میان این دو در نوسان بوده است (شفایی، ۱۳۹۶: ۷۹-۱۰۲).





پناهندگی رژیم‌های افغانستان به سیاست انزواگرایی و یا بی‌طرفی، هرچند به افغانستان مصونیت می‌داد، اما باید گفت این نوع استراتژی‌ها درخور کشوری ضعیف و منفعل است. ترس و هراس تاریخی افغان‌ها از استعمار طولانی‌مدت انگلیس و دست‌اندازی‌های متوالی روس‌ها و دیگر همسایگان، مانع بزرگی در شکوفایی دیپلماسی افغانستان محسوب می‌شود. هرچند که رهبران حکومت کنونی افغانستان از تاریخ کهن و تمدن چندهزار ساله این کشور سخن می‌گویند و آن را به رخ جهانیان می‌کشند، اما این رهبران به جز ماجرای استقلال افغانستان در دهه ۱۹۲۰، دست‌آویز دیگری برای بالیدن ندارند.

پس از جنگ جهانی دوم و پایان استعمار چهره روابط بین‌الملل تا اندازه زیادی تغییر کرد و دولت-کشورها این شانس را پیدا نمودند که در میان پیوستن به بلوک شرق و یا غرب، سیاست عدم‌تعهد را در پیش گیرند. در دوره سلطنت محمدظاهرشاه سیاست خارجی افغانستان تا اندازه‌ای سنت‌شکنی نمود. چه آن‌که افغانستان به عنوان کشوری پیشگام در کسب استقلال در شمار بنیانگذاران جنبش عدم‌تعهد قرار گرفت (رسولی، ۱۳۸۴: ۱۶۸). با به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق در ۱۹۷۸، دوران سیاست خارجی نیمه‌مستقل افغانستان که از عهد شاه امان‌الله آغاز شده بود، به پایان رسید و فصلی از سردرگمی، گسستگی و شکست آغاز شد. از این پس سیاست خارجی افغانستان در رابطه با اعمار شوروی و عمدتاً کشورهای اروپای شرقی بلوکه شد (آرنی، ۱۳۷۷: ۸۳). پس از مداخله نظامی شوروی در افغانستان (۱۹۷۸)، بحران‌های متوالی این کشور را در نوردید که موجب شد پای قدرت‌های دور و نزدیک به افغانستان باز شود. از این پس تا پایان کار گروه طالبان (۲۰۰۱)، افغانستان به میدان جنگ نیابتی قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای تبدیل شد که در نتیجه نه برای دولت ملی افغانستان اعتباری ماند و نه برای سیاست خارجی معنایی.

گذشته سیاست خارجی افغانستان پس از نیمه قرن بیستم به شدت تحت تاثیر تحولات شبه قاره هند و تاسیس کشور پاکستان نیز قرار داشته است. با تولد کشور پاکستان موضوع پشتونستان و خط مرزی دیورند برای افغانستان تبدیل به مسئله حیثیتی شد. این موضوع تا اندازه زیادی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی افغانستان در نزدیک شدن به کانون‌های قدرت منطقه‌ای و جهانی را تحت تاثیر قرار داد. به عنوان نمونه ایالات متحده آمریکا همواره ترجیح داده است در منازعه افغانستان و پاکستان پیرامون پشتونستان و دیورند خود را کنار بکشد که این عملاً به نفع



پاکستان تمام می‌شد. بنابراین «در حالی که مساله پشتونستان به دامن زدن احساسات ناسیونالیستی در میان حلقه‌های مختلف کمک می‌کرد و خصومت میان کابل و اسلام‌آباد را پیوسته افزایش می‌داد، آغاز جنگ سرد سبب شد ایالات متحده تمام توجه خود را به پاکستان و ایران معطوف کند و به تلاش‌های حکومت سردار شاه محمودخان و خلفش سردار محمد داودخان در جهت نزدیکی با آمریکا اهمیت ندهد» (طینین، ۱۳۸۴: ۱۰۴). وزن سبک افغانستان در برابر پاکستان، موجب شده است که افغانستان نتواند دعاوی‌اش را در مجامع بین‌المللی را به پیش ببرد. میراث این مناقشه هم‌اکنون نیز دامان افغانستان را رها ننموده و همانند استخوانی در گلو سیاست منطقه‌ای افغانستان را می‌آزارد.

ایالات متحده آمریکا به عنوان ابرقدرت یک‌صد سال اخیر جهان، در گذشته سیاست خارجی افغانستان نقش چندانی نداشته است. از منظر تحلیل‌گران آمریکایی در دهه‌های ۱۹۲۰ بدین سه افغانستان کشوری عقب‌افتاده و غیراستراتژیک شناخته می‌شد که نمی‌توانست انگیزه‌ای برای برقراری روابط دیپلماتیک ایجاد کند. والاس میوری<sup>۱</sup> کارمند ارشد وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۲۸ چنین برداشتی از افغانستان به دست می‌دهد: «افغانستان بدون شک متعصب‌ترین و خشن‌ترین کشور در جهان امروز است. در آنجا امتیازات رعایای اجانب یا حقوق برون‌مرز وجود ندارد تا از خارجیان حمایت کند. در آنجا هیچ‌گونه ادعایی برای تساوی حقوق میا، مسلمانان و مسیحیان نیست. در آنجا هیچ بانکی وجود ندارد و کاروان‌های حامل خزانه غارت می‌شوند. بریتانیایی‌ها سال‌هاست که هر تبعه بریتانیای سفیدپوست را از ورود به افغانستان قدهر کرده‌اند» (پاولدا، ۲۰۰۶: ۸۵). گزارش میوری از افغانستان نشانه آن است که این کشور در انظار جهان غرب به عنوان کشوری غیرمتمدن و آکنده از رنج شناخته می‌شده است. چنین نگاهی در گذشته به افغانستان، اکنون تاثیرات سوء خود را در دیپلماسی افغانستان برجای گذشته و تنها قدرت‌های بزرگی مانند آمریکا، افغانستان را در تعاملات دیپلماتیک جدی نمی‌گیرند، بلکه قدرت متوسطی مانند پاکستان نیز افغانستان را به عنوان عمق استراتژیک خود، وجه‌المصالح بلندپروازی‌هایش در عرصه سیاست خارجی قرار داده است.

## ۲-۳. فشار حال سیاست خارجی افغانستان

روندها و پیش‌بینی‌های محتمل در نظریه مثلث آینده جایگاه میانی دارند. در این جایگاه



فشار حال در تعیین پیشران‌ها بعضاً می‌توانند آینده متفاوتی از آنچه ما به دنبال آن هستیم را شکل دهند. اگر بخواهیم وضعیت حال سیاست خارجی افغانستان و نقش روندهای موجود را در تعیین‌کنندگی آن مورد توجه قرار دهیم، باید بپذیریم که وضعیت اکنون سیاست خارجی افغانستان از سوی عناصر و محرک‌های مختلفی تحت فشار قرار دارد. مقصود از حال دوره جدید پسا طالبان است که سیاست خارجی افغانستان در آن دچار تغییرات ماهوی شده است. در دوره جدید سیاست خارجی افغانستان سمت و سویی دیگر یافته و مولفه‌های بی‌پیشینه‌ای در بده‌وبستان‌های دیپلماتیک تعیین‌کننده شده است. باید پذیرفت که بسیاری از این مولفه‌ها خارج از اراده تصمیم‌گیران دستگاه دیپلماسی افغانستان، مسیر سیاست خارجی را تغییر می‌دهند و همه چیز الزاماً مطابق خواست حکومت افغانستان پیش نمی‌رود. در حقیقت فشاری که اینک دیپلماسی افغانستان از جانب نیروها و پیشران‌های بیرونی و درونی متحمل می‌شود، میراثی است که از «وزن گذشته» برجای مانده است.

### ۳-۲-۱. فشار حال در سطح بیرونی

در حال حاضر سیاست خارجی افغانستان به شدت از اراده قدرت‌های بین‌المللی بویژه ایالات متحده آمریکا و سازمان ناتو تاثیر می‌پذیرد. هرچند که دولت مردان افغانستان چه در دوره ریاست حامد کرزی و چه در دوره حکومت وحدت ملی وانمود می‌کنند که افغانستان به عنوان عضو مستقل جامعه بین‌المللی، دیپلماسی‌اش را مطابق با اهداف و منافع ملی افغانستان رهبری می‌کند؛ اما بر کسی پوشیده نیست که با حضور هزاران تن از سربازان بیگانه در خاک افغانستان و امضای پیمان استراتژیک با ایالات متحده و هم‌چنین وابستگی شدید کشور به مساعدت‌های جامعه بین‌المللی، تصمیم‌گیران در تعیین خط‌مشی‌ها و دادوستدهای دیپلماتیک فعال مایشاء نیستند. چنان که در ابتدای تاسیس نظام سیاسی جدید و در هنگامه‌ای که قانون‌نویسان سرگرم تدوین بندهای قانون اساسی جدید بودند، نماینده آمریکا به رهبران مجاهدین هشدار داد که برخورداری افغانستان از مساعدت‌های جامعه بین‌الملل و آینده دیپلماسی این کشور تا حدود زیادی منوط به تن دادن این کشور به ارزش‌ها و خواسته‌های جامعه جهانی است. به روایت زلمی خلیل‌زاد سفیر وقت آمریکا در افغانستان؛ «یکی از جنجالی‌ترین مناظرات در مورد نقش اسلام بود. یکی از روحانیون شیعه، آیت‌الله محسنی، به کرزی هشدار داد که دقیقاً تابع قوانین شریعت باشد و در ضمن پیشنهاد کرد که دولت انتقالی، دولت انتقالی اسلامی نام بگیرد». خلیل‌زاد که خود در





ورای نیروهای تکنوکرات و لیبرال‌دموکرات قرار داشت، در ادامه می‌نویسد: «از قبل به رهبران افغانستان گفته بودم که اگر شریعت تحمیل شود و حقوق اساسی زنان و اقلیت‌ها حفظ نشود، برای ایالات متحده و جامعه بین‌المللی سخت است که افغانستان را حمایت کنند» (خلیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۲۲۰-۲۲۱).

بدون تردید دستگاه دیپلماسی افغانستان در دوره جدید بیشترین فشار را از جانب ایالات متحده دریافت کرده است. این امر سبب شده است که دولت مردان افغانستان نتوانند با دست‌های باز و اهداف و منافع ملی افغانستان را تعیین کنند. در ابتدای تاسیس نظام جدید حامد کرزی رییس‌جمهور پیشین افغانستان با سردرگمی جدی در برابر سیاست‌های آمریکا مواجه بود. او از یک سو با برنامه‌ها و سیاست‌های سفرا و هیئت دیپلماتیک سفارت آمریکا در کابل روبرو بود و از سوی دیگر از طریق کنفرانس ویدیویی با جرج بوش رییس‌جمهور آمریکا، دستورالعمل‌های متفاوتی را از واشنگتن دریافت می‌کرد. سیاست‌های تناقض‌نمایی که حتی تا آخرین روزهای حکومت حامد کرزی بر افغانستان در زمان باراک اوباما ادامه یافت. (رحمانی، ۱۳۹۶: ۲۶). در اواخر ریاست آقای کرزی روابط افغانستان و آمریکا به دلیل عدم امضای پیمان استراتژیک از سوی کرزی، روزگار خوبی نداشت. اما رهبران حکومت وحدت ملی در همان ابتدای کار در کنار بازسازی روابط با آمریکا، توانستند برای دهه تحول افغانستان حمایت‌های گسترده ایالات متحده و متحدان بین‌المللی آن بویژه اتحادیه اروپا را جلب نمایند و از وزن سیاسی واشنگتن در پیشبرد استراتژی صلح و ثبات افغانستان استفاده نمایند. (رحمانی، ۱۳۹۶: ۹۴). با این وجود سیاست خارجی افغانستان تحت فشار مطالبات متوالی ایالات متحده قرار دارد و در نتیجه دولت مردان افغان ناگزیرند در روابط با دولت‌ها و غیردولت‌ها، منویات دوستان آمریکاییشان را مطمح نظر قرار دهند.

بدون تردید دستگاه سیاست خارجی افغانستان کماکان تحت فشار مشکل قدیمی پشتونستان و خط دیورند قرار دارد. وزیر خارجه اسبق افغانستان گفته بود: «خط دیورند و تغییر در این خط، یکی از مسایل اساسی و پیچیده در این کشور است و هم‌چنان در پاکستان و منطقه» (سپنتا، ۱۳۸۸: ۱۷۷). در حقیقت آتش بسیاری از مصایب و بحران‌هایی که افغانستان در حوزه امنیت ملی و ثبات سیاسی با آن دست به گریبان است از گور «مسئله پشتونستان» برخاسته است. پیشتر گفتیم که این مسئله پس از تاسیس کشور پاکستان بار گرانی را بر دوش افغانستان گذاشته و

سیاست خارجی افغانستان را زمین‌گیر کرده است. در دوره جدید نیز رهبران جمهوری اسلامی افغانستان نتوانسته‌اند سیاست خارجی افغانستان را از زیر سایه سنگین این موضوع خارج کنند. پاکستان به دلیل نقش این کشور در طول سه دهه جنگ و نابسامانی در افغانستان، موفق شده است هزینه‌های گزافی را به افغانستان تحمیل کند. تا آنجا که چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، با عنایت به عدم‌رنجش پاکستان، شور و شوق وافری برای سرمایه‌گذاری در افغانستان از خود نشان نمی‌دهد.

در میان عوامل پرشمار بیرونی که در دوره اخیر روند سیاست خارجی افغانستان را تحت فشار گذاشته است، همسایه غربی افغانستان است. بی‌گمان در میان همسایگان افغانستان، ایران بعد از پاکستان بیشترین نقش را در مناسبات دیپلماتیک با افغانستان داشته است. مشترکات فرهنگی و گذشته تاریخی هرچند زمینه‌های مناسبی در جهت ارتقای روابط چندجانبه را میان طرفین بوجود آورده است، اما از سوی دیگر گسل‌هایی در مناسبات دیپلماتیک این دو کشور وجود دارد که می‌تواند جهت آینده سیاست خارجی افغانستان را تغییر دهد. در سال‌های اخیر موضوع آب رودخانه هیرمند و حضور میلیون‌ها مهاجر افغان در ایران اصطکاکاتی میان طرفین پدید آورده است. البته در دوره پساطالبان سیاست خارجی افغانستان با وجود این‌که تحت تأثیر حضور نظامی آمریکا قرار داشته، اما مقامات افغان دیپلماسی ملایمی نسبت به ایران در پیش گرفته‌اند. برخی از کارشناسان سیاست رژیم جدید افغانستان را در هفده سال گذشته نسبت به ایران در چارچوب «بی‌طرفی منفی» مورد بررسی قرار داده‌اند (منادی، ۱۳۹۳: ۱۲۳).

### ۲-۲-۳. فشار حال در سطح درونی

پیشران‌های سیاست خارجی، از یک‌سو تحت تاثیر تحولات درونی افغانستان و فعل و انفعالاتی جناح‌بندی‌های درونی قرارداد و از سوی دیگر فشار نیروهای متخاصم نیز بر دولت اثرگذار است. بدون تردید رویکرد دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حمایت از گروه‌های سیاسی اپوزیسیون یا برانداز موجب می‌شود که سیاست خارجی افغانستان نتواند روندهای از پیش تعیین‌شده‌اش را بپیماید. در نتیجه شاهد آنیم که مناسبات دیپلماتیک افغانستان نسبت به قدرت‌های منطقه‌ای بویژه پاکستان دچار افت‌وخیزهای بسیاری می‌شود. فراوانی تغییر در تصمیم‌گیری‌ها و خط‌مشی‌ها در عرصه سیاست خارجی در هجده سال گذشته نشان می‌دهد که روندهای دیپلماتیک افغانستان مطابق برنامه پیش نمی‌رود و سیاست خارجی افغانستان





آشکارا بی‌ثبات و ناپایدار می‌نماید. فشار کنونی بر سیاست خارجی افغانستان، تماما منشا بیرونی ندارد. چه آن‌که از حیث درونی نیز قطب‌های قدرت متکثری وجود دارند که فعل و انفعالات هر یک تاثیر عینی بر تصمیم‌گیری‌ها در عرصه سیاست خارجی می‌گذارد. به عنوان نمونه تحرکات دیپلماتیکی که اخیرا طالبان از خود نشان داده به طور محسوسی پرستیژ افغانستان را به عنوان دولت مستقل در عرصه بین‌الملل تضعیف کرده است. موید این ادعا این است که در جریان مذاکرات صلحی که اخیرا در قطر، روسیه و امارات متحده عربی انجام شد، دولت افغانستان به عنوان طرف اصلی قضیه غایب بود.

در سطح درون‌سیستمی دیپلماسی افغانستان با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کند این مشکلات سیاست خارجی افغانستان را در معرض کشش‌های متضاد بسیاری قرار داده است «ضعف‌های مفرط ساختاری و سیاست‌گذاری، عدم طراحی و تدوین استراتژی یا دکترین جامع و مورد اجماع سیاست خارجی، فقدان سیاست خارجی فعال، متوازن، متعادل و با یک نگاه بلندمدت و استراتژیک و بیش‌تر دارای یک نگاه روزمره، سیاست پر از نوسان، کوتاه‌مدت و تدد محدود زیادی فاقد اهداف درازمدت، عدم توانایی مدیریت منازعات و کشمکش‌های ناشی از تقابل منافع کشورهای مختلف در افغانستان، عدم تعریف دقیق از اهداف ملی و طبقه‌بندی آن، کمبود نیروهای فعال و متخصص و متعهد، عدم بهره‌برداری از عضویت افغانستان در سازمان‌های بین‌المللی چالش‌هایی است که سیستم دیپلماسی کشور را با وقفه‌ها و نابسامانی‌های بسیاری مواجه کرده است» (رحمانی-حسینی، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۱۵۴).

راست آن است که حکومت وحدت ملی به دلیل تکرر منابع قدرت در آن، خود نیز در فشار گذاشتن سیاست خارجی کشور بی‌نقش نبوده است. در این حکومت سیاست خارجی افغانستان از سوی نهاد ریاست‌جمهوری، ریاست‌اجرایه، وزارت خارجه، دفتر مشاور امنیت ملی و نمایندگان ویژه رئیس‌جمهور در امور کشورها و یا جغرافیاهای مختلف طراحی و اجرا می‌شود هرچند که رهبران حکومت وحدت ملی و زعمای دستگاه دیپلماسی، کوشش بسیاری به خرج داده‌اند تا سیاست خارجی را به مانند سیاست داخلی به میدان رقابت‌های جناحی و قومی تبدیل نکنند؛ اما چه می‌توان کرد که سیاست خارجی و منافع ملی در کشمکش نیروهای قدرت، در پاره‌ای موارد بر هم عمود شده و یکدیگر را قطع می‌کنند.

### ۳-۳. کشش آینده سیاست خارجی افغانستان

در چارچوب مثلث آینده، «کشش آینده» اشاره به مرحله‌ای دارد که در آن نیروهای رقیب درگیر جدال برای ترسیم آینده می‌شوند. در این مرحله بی‌گمان نیرویی دست بالاتر را خواهد یافت که بتواند واقعیت‌های موجود را به خوبی بشناسد و چشم‌انداز روشن‌تری از آینده و منویات مخاطبان ارایه دهد. سیاست خارجی افغانستان نیز به کشش آینده و کوشش آیندگان بستگی دارد. گفتیم که گذشته سیاست خارجی افغانستان وبال گردن اکنون است و وضعیت اکنون نیز از سوی پیشران‌های بیرونی و درونی مختلفی تحت فشار قرار گرفته است. اهمیت بحث کشش آینده برای افغانستان از آن روست که نیروهای پیدا و پنهان بسیاری وجود دارد که در پی سوق دادن سیاست خارجی افغانستان به سمت و سوی خاصی هستند. البته دستگاه دیپلماسی افغانستان به عنوان مرجع رسمی تعیین استراتژی سیاست خارجی برای آینده در حال برنامه‌ریزی است که در نتیجه آن ابتدا میدان عمل دیپلماسی افغانستان ابتدا در سه حلقه منطقه‌ای، جهان اسلام و بین‌الملل تعیین گردید (تمنا، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۷) و اخیراً با افزوده شدن دو حلقه «کشورهای آسیایی» و «سازمان‌های بین‌المللی»، دایره سیاست خارجی افغانستان توسعه پیدا کرده است (رحمانی، ۱۳۹۶: ۲۲). اما متولیان دیپلماسی افغانستان به خوبی می‌دانند که وزن گذشته سیاست خارجی افغانستان از یک سو و فشار حال آن از سوی دیگر، آینده سیاست خارجی این کشور را در معرض کشش‌های متضاد قرار داده است. این کشش‌ها در سطح بیرونی، درونی و سیاست‌گذاری با نیرویی وافر آینده سیاست خارجی افغانستان را به سمت خود می‌کشانند.

### ۳-۳-۱. کشش آینده در سطح بیرونی

در سطح بیرونی سیاست خارجی افغانستان در معرض کشش‌ها و کوشش‌های جدی‌تر قرار دارد. به نظر می‌رسد افغانستان پس از یک دوره فراموشی ده ساله در دهه ۱۹۹۰، اهمیت استراتژیک خود را در روابط بین‌الملل بازیافته است. در فراز پیشین به تفصیل گذشت که سیاست خارجی افغانستان در حال حاضر از جهات متعددی تحت فشار بازیگران بیرونی بویژه ایالات متحده آمریکا و کشورهای همسایه قرار دارد. در این فراز باید تاکید کنیم که کشش‌های سیاست خارجی افغانستان در آینده دور و یا نزدیک از سوی این نیروها و نیروهای ناشناخته دیگر ادامه خواهد یافت. بی‌گمان ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی‌اش حضور درازمدت در افغانستان خواهند داشت و تا این حضور برقرار است، فصولی از کتاب دیپلماسی افغانستان را





ایشان خواهند نوشت. به نوشته رئیس مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان «پیش‌بینی می‌شود آمریکا حضورش را کماکان در افغانستان ادامه دهد. در پی این حضور، منافذ فراوانی هم از لحاظ تسلیحاتی و استراتژیک بدست آورده است. افغانستان به عنوان قلب آس زمینه تحکیم نفوذ آمریکا در مرکز استراتژیک آسیا (نقطه تلاقی منافع استراتژیک روسیه، چین ایران به عنوان کشورهای هژمونی آمریکا را به چالش کشیده‌اند) را فراهم خواهد کرد» (تمنا ۱۳۸۷: ۱۱۴).

در عبارات فوق اشاره دقیقی به دیگر بازیگران منطقه‌ای صورت گرفته است. بی‌گمان قدرت‌های بزرگ منطقه بویژه روسیه و چین در سیاست خارجی آینده افغانستان نقش برجسته‌تری خواهند داشت. برای این دو کشور به عنوان رقیب بین‌المللی آمریکا، افغانستان جایی است که از ظرفیت‌های کافی برای تبدیل شدن به میدان رقابت برخوردار است. در حاضر نقشی که روسیه و چین در ایجاد رابطه با طالبان و حامیان این گروه برعهده گرفته‌اند، اندازه‌ای ابتکار عمل را از آمریکایی‌ها ستانده است. به همین دلیل آمریکایی‌ها و هم‌پیمانانشان سازمان ناتو، دست از افغانستان نخواهند کشید و خواهند کوشید از برتری فعلی خود حراسه کنند. به نظر می‌رسد که سرنوشت سیاست خارجی افغانستان در آینده دور و یا نزدیک دهه‌های میانی قرن بیستم مشابهت خواهد رساند. در آن دوره‌ها دو ابرقدرت شرق و غرب انحای مختلفی می‌کوشیدند با انضمام افغانستان به جرگه خود، وزن سیاسی خویش را در یک از مهمترین مناطق استراتژیک جهان افزایش دهند. کما این که آخرین پادشاه تاریخ افغانستان گفته بود: «در این شکی نیست که آمریکا و شوروی هر دو می‌خواستند ما را به طرف خویش جلب کنند. اما این امکان برای ما موجود نبود که خود را به دامان شوروی بیندازیم. اگر ما شوروی کمک دریافت می‌کردیم به همان اندازه از آمریکایی‌ها کمک تقاضا می‌نمودیم و مواز را نگه می‌داشتیم» (اخوان، ۱۳۸۰: ۱۴۹). آینده به سادگی قابل پیش‌بینی نیست. اما اگر روسیه عنوان وارث اصلی شوروی بتواند با خزیدن در زیر جلد طالبان ایشان را در سازش با حکومت افغانستان راضی کند، محتمل خواهد بود که آینده دیپلماسی افغانستان بار دیگر در کشاکش قدرت جهانی تعیین شود.

### ۳-۳-۲. کشش آینده در سطح درونی

در سطح درونی چه نیروها و بازیگران درونی نظام و چه مخالفان برانداز خارج از آرد



آینده سیاست خارجی افغانستان را در معرض کشش‌های متفاوت قرار می‌دهند. در مجموعه بازیگران و کنشگرانی که مشروعیت نظام موجود افغانستان را پذیرفته‌اند، دو نیروی اصلی یعنی لیبرال‌دموکرات‌ها و اسلام‌گرایان جهادی بیشترین شانس را برای به فعلیت رساندن آمالشان در تعیین آینده سیاست خارجی دارند. آنان شرکای اصلی قدرت محسوب می‌شوند و به نحوی مصادر و مناصب قدرت را میانشان تقسیم کرده‌اند. در حال حاضر هرچند نمایندگان و رهبران احزاب جهادی، که کارگزاران گفتمان اسلام سیاسی پساطالبان هستند، با نشانه‌ها و مفهومی‌های غربی که تحت هژمونی گفتمان جهانی شدن وارد صورت‌بندی گفتمان جدید گردیده است، از در هم‌سوایی و هم‌آوایی وارد شده‌اند (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۳۲)؛ با این وجود به هم آمیختن این دو گفتمان که هر یک با مبانی و اصول خاصی پدیده‌های سیاسی و جهان سیاست را تفسیر می‌کنند، به معنای آن نیست که طرفین ماجرا در تعیین خط‌مشی‌ها و چشم‌اندازهای آینده سیاست خارجی توافق نظر دارند. بدون تردید اگر هر کدام از جناح‌های قدرت در افغانستان به تنهایی مهار سیاست را بدست گیرند، سیاست خارجی افغانستان را سمت و سوی متفاوتی خواهند داد.

در جرگه مخالفان برانداز، گروه طالبان نیز نقش کلیدی در ترسیم آینده سیاست خارجی بر عهده خواهد گرفت. اگر مذاکرات صلح میان طالبان و دولت افغانستان جان بگیرد و به جایی برسد، قطعاً دورنمای سیاست خارجی افغانستان آنی نخواهد بود که اینک حکومت وحدت ملی آن را ترسیم می‌کند. طالبان اگر به ساختار موجود بپیوند، بخشی از قدرت را به دست خواهد آورد و به طور حتم سهمی از سیاست خارجی را برای خویش خواهد خواست. در این صورت بی‌گمان از نقش ایالات متحده به عنوان تعیین‌کننده‌ترین عامل بیرونی کاسته خواهد شد و نقش کشورهای اسلامی بویژه پاکستان و عربستان سعودی افزایش خواهد یافت. اما اگر این مذاکرات به جایی نرسد، وضعیت آینده سه صورت پیدا می‌کند؛ یا طالبان شکست می‌خورد و مقدرات امور خارجی کاملاً به دست حکومت می‌افتد؛ یا طالبان به پیروزی می‌رسد که چهره دیگری از امارت اسلامی را در سطح سیاست خارجی خواهیم دید و یا این که وضعیت جنگی کنونی برای مدت نامعلومی تمدید خواهد شد. در صورت سوم می‌توان گفت آینده سیاست خارجی در هاله‌ای از ابهام قرار خواهد گرفت و باید منتظر ماند و دید که نیروهای بیرونی بویژه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای چه نقشی را بر عهده خواهند گرفت.



## ۳-۳-۳. کشش آینده در سطح سیاست‌گذاری

دستگاه دیپلماسی افغانستان وانمود می‌کند که چندجانبه‌گرایی را در سیاست خارجی خود در پیش گرفته است. بنا به ادعای وزیر خارجه پیشین؛ «از لحاظ دکترین سیاست خارجی، تا تدویر آکادمیک دکترین سیاست خارجی، ما آگاهانه به سیاست «مولتی لاترال» یا کثرت‌گرا یا چندجانبه خارجی رو آورده‌ایم و کوشش کردیم که با کشورهای دارای نظام‌های سیاسی مختلف، با حرکت از منافع ملی مردم افغانستان، رابطه برقرار نماییم. این مسئله اصلی در تعیین سیاست خارجی ه بوده است» (آرزو، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۰۹). اگر افغانستان می‌خواهد از کشش نیروهای متضاد درونی و بیرونی در سیاست خارجی‌اش رهایی پیدا کند، ادامه سیاست چندجانبه‌گرایی معقول‌ترین و مطمئن‌ترین گزینه است. البته چندجانبه‌گرایی درخور نظامی است که از امنیت و اقتصاد نسبتاً پایدار برخوردار است و سربازان بیگانه در آن کشور حضور ندارند. حکومت کنونی افغانستان به شدت به مساعدت جامعه جهانی در عرصه‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی وابسته است و پوشید نیست که بدون دست‌نگهدارنده ایالات متحده آمریکا، رژیم فعلی افغانستان شانس چندانی برای بقا ندارد. در چنین شرایطی صحبت از چندجانبه‌گرایی سخنی گزاف تلقی خواهد شد. با این وجود افغانستان ناگزیر است تا جای ممکن خود را از بندهای وابستگی به یک قطب جهان ره نموده و چندجانبه‌گرایی را به معنای واقعی کلمه تعقیب کند. چه آن‌که «با همه دست‌آوردهایی که چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی افغانستان داشته است، نتوانسته افغانستان را در شرایط ایده‌آل روابط خارجی‌اش قرار دهد» (رحمانی-حسینی، ۱۳۹۱: ۵۲۹-۵۳۱).

راه رسیدن به چندجانبه‌گرایی از منطقه‌گرایی می‌گذرد. منطقه‌گرایی خود را عمدتاً در چهره سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای نشان می‌دهد. اهمیت منطقه‌گرایی در آن است که تمامی ضروریات کشورهای یک منطقه همانند سیاست، امنیت، فرهنگ و اقتصاد به صورت هم‌بسته مطرح نظر قرار می‌گیرند و در حقیقت آینده کشورهای منطقه به سامان یافتن این مقوله‌ها بستگی خواهد داشت. غالب استراتژیست‌های افغان بر این باورند که؛ «افغانستان برای ثبات و پیشرفت خود به یک منطقه باثبات و پیشرفته نیاز دارد و متقابلاً به نظر می‌رسد که منطقه نیز نمی‌تواند با یک افغانستان بی‌ثبات و توسعه‌نیافته به ثبات و ترقی لازم دست یابد. عضویت افغانستان نقش آن در سازمان‌های منطقه‌ای چون سازمان همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا، سازمان



همکاری‌های اقتصادی اکو<sup>۱</sup>، سازمان کریک<sup>۲</sup> و سازمان شانگهای<sup>۳</sup> از چنین منظری قابل تبیین است. از این‌رو منطقه‌گرایی در سیاست خارجی افغانستان معنا و مفهومی با ارزش دارد. در سال‌های اخیر گسترش همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای و جلب توجه بیشتر کشورهای منطقه برای انکشاف اقتصاد افغانستان، از اساس سیاست خارجی، «اقتصادمحور» افغانستان بوده است (تمنا، ۱۳۹۳: ۲۷). افغانستان هرچند که صورتاً در سالیان اخیر راه خود را به سوی منطقه‌گرایی گشوده و عضویت مهمترین سازمان‌های منطقه‌ای را نیز به دست آورده است، اما باید پذیرفت که منطقه‌گرایی به مانند چندجانبه‌گرایی از آسیب‌کشش‌های متضادی که آینده سیاست خارجی افغانستان را متاثر خواهد نمود، ایمن نخواهد بود. چه آن که افغانستان اولاً در گذرگاه سه منطقه‌ای قرار گرفته که هر یک در معرض مخاطرات امنیتی جدی قرار دارد و ثانیاً در منطق بازی منطقه‌گرایی موجود، نگاه دیگر بازیگران به افغانستان نه به عنوان بازیگر برابر بلکه بازیگر فروتر یا حتی تماشاگر است.

## نتیجه‌گیری

آینده‌پژوهی بحثی است که در حال حاضر دولت‌های مسئول و کارآمد خود را از طرح و تعقیب آن در موضوعات مختلف ناگزیر می‌بینند. در حال حاضر بازیگران مهم روابط بین‌الملل با تاسیس مراکز ویژه آینده‌پژوهی، چشم‌اندازهای سیاست خارجی خویش را در بازه‌های زمانی مختلف رصد می‌کنند. تحولاتی که امروز در صحنه روابط بین‌الملل می‌افتد، بخش بزرگی از آن محصول پیش‌بینی و طراحی محققانی است که برای دولت‌ها و یا سازمان‌های غیردولتی در گذشته کار کرده‌اند. به عنوان نمونه تحولات سالیان اخیر منطقه خاورمیانه که پس از آغاز بهار عربی در ۲۰۱۱ روی داد را نمی‌توان اتفاقی خواند. گسترش حرکت‌های اعتراضی از تونس به مصر و از مصر به لیبی و سرریز شدن آن به سوریه، یمن و بحرین، هرچند نهایتاً در برخی از این کشورها به جنگ‌های داخلی انجامید، اما بدون شک وقوع این همه تحولات گسترده و عمیق سال‌ها پیش در اتاق‌های فکر کشورهای ذی‌دخل پیش‌بینی شده بود. آینده‌پژوهی در حال حاضر به مانند کالایی لوکس در اختیار خواص است، اما در جهان کنونی هیچ کشوری را از آن

1. ECO

2. CAREC

3. SCO



گزیرو و گریزی نیست. افغانستان هرچند در غالب تاریخ خود به عنوان بازیگری ضعیف ظاهر شده است، اما این کشور در غوغای جهانی شدن قرن بیست و یکم، نمی‌تواند در گذشته بماند. خوشبختانه در دوره پساتالبان، افغانستان موفق شده است گام‌های بلندی در عرصه دیپلماسی بردارد و تا اندازه‌ای در صحنه بین‌الملل اعتبار کمایی کند، اما سیاست‌مداران افغان نمی‌توانند نباید آینده‌پژوهی در سیاست خارجی را دست‌کم بگیرند. مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه موظف است در عین این که حلقه‌های سیاست خارجی را فراخ‌تر می‌کند، به صورت عینی و واقع‌نگرانه آینده سیاست خارجی افغانستان را در قبال یکایک بازیگران اصلی بویژه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مورد بررسی قرار دهد و برآوردی از ظرفیت‌ها و وزن آن‌ها در صحنه روابط بین‌الملل ارائه دهد.

در نوشتار حاضر هرچند با نگاهی کلان و کلی چشم‌انداز سیاست خارجی افغانستان در چارچوب مثلث آینده مورد تحلیل قرار گرفت، اما این چارچوب می‌تواند در موضوعات مسائل خردتر و جزئی‌تری نیز مورد استفاده قرار گیرد. در حالی که در جهان فعلی مسایل پدیده‌ها با نگاه علمی و آکادمیک مورد توجه قرار می‌گیرند، سیاست خارجی نیز درخور آن است تا به عنوان یک موضوعی علمی و آکادمیک مورد عنایت قرار گیرد. همان‌گونه که «قابلیت پیش‌بینی بودن» از معیارهای اصلی علم است، اساس آینده‌پژوهی نیز بر پیش‌بینی استوار شده است. بنابراین آینده‌پژوهان در مراکز علمی و دانشگاهی به دنبال این هستند که اعتبار پیش‌بینی در مقوله‌های مختلف حوزه علوم انسانی چنان بالا ببرند تا درجه علمی بودن آن افزایش یابد. آنگاه دیپلماسی در روابط بین‌الملل از چنان جایگاهی برخوردار شده است که به عنوان رشته پرطرفدار دانشگاهی، حلقه‌ها و مکاتب مختلف نظری را پیرامون خود پدید آورد، به دلیل اهتمامی است که بازیگران اصلی و غیراصولی روابط بین‌الملل در جهت ارتقای توان و اعتبار خود ورزیده‌اند.

افغانستان هرچند در عرصه سیاست خارجی به مانند سیاست داخلی با موانع و چالش‌ها؛ بسیاری مواجه است و در فرازهای مختلف در منگنه مطالبات قدرت‌های منطقه‌ای و جهان قرار گرفته است، اما نباید از نظر دور داشت که از مقتضیات جهان کنونی آن است که بازیگر کوچک می‌تواند تحولات بزرگی را خلق کنند. رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا که مصدر تحولات بزرگی شد، منشا افغانی داشت. کما این که «بازی بزرگ» میان انگلیس و روس در قرن نوزدهم و اوج جنگ سرد میان آمریکا و شوروی در دهه ۱۹۸۰، با محوریت افغانستان



صورت پذیرفت. طرفه این که اگر می‌پذیریم افغانستان در تاریخ گذشته و اکنون خود مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار داشته است، پس می‌توان به دست آورد که لا بد افغانستان قدرتی کوچک، اما بازیگر مهمی است. بنابراین می‌توان دریافت که افغانستان شانس این را دارد که به بازیگری متوسط و حتی بزرگ تبدیل شود؛ مشروط به آن که جایگاه خود را در مناسبات بین‌المللی به درستی بشناسد و از تمام ظرفیت‌ها و قابلیت‌های خود در مناسباتش با دنیای دور و نزدیک بهره گیرد. این همه ممکن نخواهد شد الا این که محافل آکادمیک و علمی افغانستان به عنوان بازوی نظری دستگاه دیپلماسی کشور وارد عمل شوند.

مشکل اصلی افغانستان به مانند دیگر کشورهای جهان سوم آن است که اهمیت زمان را به درستی درک نمی‌کند. این که افغانستان در سیاست خارجی خود عمدتاً منفعل عمل می‌کند، نشانه آن است که دیپلمات‌های افغان در گذشته تصویر روشنی از اکنون نداشته‌اند. اگر این سیکل در رابطه میان اکنون و آینده تکرار شود، به احتمال قریب به یقین آینده سیاست خارجی افغانستان روزگاری بهتر از اکنون نخواهد داشت. ارزش و اهمیت چارچوب‌های نظری همانند «مثلث آینده» در آن است که در عین حالی که تصمیم‌گیران گذشته را فراموش نمی‌کنند و فشارهای حال را حس می‌کنند، برای آینده پیش‌بینی و برنامه‌ریزی می‌کنند. بنابراین نظریه‌های واقع‌نگری همانند مثلث آینده، درست در جهت خلاف فلسفه‌ای قرار می‌گیرند که متفکرانی مانند عمر خیام بنای آن را بر بدبینی و دم‌غنیمتی گذارده‌اند؛

دی چو گذشت از او یاد مکن      فردا که نیامده است فریاد مکن  
بر آمده و نامده بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر بر باد نکن

## منابع:

۱. آرنی، جرج، (۱۳۷۷)، افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ترجمه محمدیوسف علمی و حبیب‌الرحمن هاله، پیشاور، نشر میوند.
۲. آقابخشی، علی - افشاری‌راد، (۱۳۸۳)، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار.
۳. اخوان، صفا، (۱۳۸۰)، تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۰۰)، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
۴. ایزدی، جهانگیر، (۱۳۹۶)، دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ابرار معاصر.
۵. آرزو، عبدالغفور، (۱۳۸۸)، سیاست خارجی افغانستان در آستانه قرن بیست و یک، کابل، وزارت امور خارجه.
۶. پاولدا، لیون - لیلیا پاولدا، (۲۰۰۶)، کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، ترجمه غلام‌صفدر



پنجشیری، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه.

۷. ترنزید، پیوکارلو، (۱۳۸۳)، رقابتهای روس و انگلیس، ترجمه عباس آذرین، کابل، میوند.

۸. تمنا، فرامرز، (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی افغانستان در نظام پویای جهانی»، در کتاب: سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.

۹. تمنا، فرامرز، (۱۳۸۷)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۰. تیشه‌یار، ماندانا، (۱۳۹۱)، آینده‌پژوهی در مطالعات استراتژیک، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۱. خلیل‌زاد، زلمی، فرستاده، ترجمه مصطفی احمدی، تهران، کوله‌پشتی، .

۱۲. رحمانی، عقیده نرگس، (۱۳۹۵)، آمریکا انزوآگرایی جدید و آینده افغانستان، کابل، امیری، ۱۳۹۶.

۱۳. رحمانی، عقیده نرگس - حسینی، عباس، (۱۳۹۱)، پس از انزوآ(بررسی سیاست خارجی افغانستان پساطالبان)، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک.

۱۴. رسولی، جعفر، (۱۳۸۴)، رابطه سیاست خارجی و توسعه نیافتگی افغانستان، کابل، میوند.

۱۵. سپتا، رنگین دادفر، (۱۳۸۸)، سیاست خارجی افغانستان در آستانه قرن بیست و یک، کابل، وزارت امور خارجه افغانستان.

۱۶. سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۹۳)، افغانستان و جهانی شدن، کابل، دانشگاه خاتم‌النبین.

۱۷. شفایی، امان‌الله، (۱۳۹۶)، «جایگاه سیاست خارجی در سیاست‌ورزی افغانستان معاصر»، فصلنامه اندیشه معاصر، سال سوم، ش نهم، خزان.

۱۸. طنین، ظاهر، (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، عرفان.

۱۹. عنایت‌الله، سهیل، (۱۳۸۸)، پرسش از آینده، ترجمه مسعود منزوی، تهران، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.

۲۰. غبار، غلام محمد، (۱۳۶۴)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، چاپخانه جمهوری.

۲۱. گریگوریان، وارتان، (۱۳۸۸)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، تهران، عرفان.

۲۲. ملکی‌فر، عقیل و همکاران، (۱۳۸۵)، الفبای آینده‌پژوهی، تهران، کرانه علم.

۲۳. منادی، سید مهدی، (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی افغانستان در قبال ایران و تأثیر آن بر همکاری‌های منطقه‌ای»، در کتاب: سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه، .

24. Bell, Wendell, (2003), Foundations of futures studies,

